

پژوهش
در
ناگزیری مرگ گیل گمش
(از مجموعه پژوهش در قصه‌های جاودان)

یانیک بلان

ترجمه جلال ستاری



نشر مرکز

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۲	یادداشت مؤلف
۵	فصل ۱
۱۴	فصل ۲
۵۳	فصل ۳
۷۰	فصل ۴
۸۵	فصل ۵
۹۶	فصل ۶
۱۰۷	فصل ۷
۱۲۵	فصل ۸
۱۴۴	فصل ۹
۱۶۲	فصل ۱۰
۱۷۵	کتابشناسی

یادداشت مترجم

یانیک بلان که روزنامه‌نگار و نویسنده است در این تفسیر حماسه گیل‌گمش، ترجمه‌های دانشمندان آشورشناس از حماسه را مد نظر داشته و از روشنگری‌های رنه ژرار (René Girard) در باب پیوند میان خشونت و قداست، سود برده است. به اعتقاد رنه ژرار انسان برای آنکه درخور نیل به مقام والای قداست گردد باید در خود بمیرد، که این معنی لطیف در بسیاری اسطوره‌ها به صورت کشته شدن قهرمان متمثل می‌شود و این چنین وی سیمای اسرارآمیز کسی را می‌یابد که به شهادت رسیده است و از آن پس است که هاله نورانی قداست دربر می‌گیردش. بنابراین میان قداست و خشونت، پیوندی ناگسستنی هست. یانیک بلان از این دیدگاه در حماسه گیل‌گمش نگریسته است و به همین جهت عنوان کتابش که به نثری شاعرانه و جای‌جای کنایی و سراسر آراسته به اصطلاحات و اشارات نادر و شاذ نگاشته شده: پژوهش درباره مرگ گیل‌گمش است. تفسیر نگارنده از این اسطوره زیبای جاودانی در کتابی که در پی این ترجمه به چاپ خواهد رسید، آمده است.

یادداشت مؤلف

ترجمه حماسه گیل‌گمش که در این کتاب مورد استفاده من بوده است به قلم رنه لایبا (René Labat) است که در مجموعه ادبیات خاورمیانه آسیا (*Les Religions de Prode - Orient asiatique*) (فایار- دونوئل - Fayard-Denoël, 1970) به چاپ رسیده است و مدخل یا درآمدش با بهره‌گیری از کتاب: *The evolution of the Gilgamesh Epic* (J.H. Tigay, University of Pennsylvania Press, Philadelphia) تکمیل شده است.

ترجمه‌های گیل‌گمش در سرزمین زندگان به قلم ساموئل کرامر (Samuel Noah Kramer) (تاریخ در سومر آغاز می‌شود - *l'Histoire commence à Sumer*, Arthaud, 1975) و وان دیک (Van Dijk) (گیل‌گمش و حماسه‌اش - *Gilgamesh et sa légende*, Klincksieck, 1960) است و خاتمه حماسه با استفاده از رساله آرون شافر (Aaron Schaffer) به نام: *Sumerian sources of the epic of Gilgamesh*، منابع سومری حماسه گیل‌گمش (فتوکی، ۱۹۶۳) تکمیل شده است. مرگ گیل‌گمش (*The death of Gilgamesh*) به همت س.ن. کرامر در *Basor*، شماره ۹۴، آوریل ۱۹۴۴ به چاپ رسیده است.

«ترس از مرگ، برانگیزنده خواهشی قلبی در انسان‌هاست که بسان خوره آنان را می‌خورد: چون جایی کسی را می‌بینند که قدرتمند است، و جایی دیگر کسی را که همه نگاه‌ها به او دوخته شده و به نور تابناک افتخارات می‌درخشد و پیش می‌تازد، حال آنکه آنان، خود، در ظلمت و گِل و لای، افتان و خیزان گام برمی‌دارند و اینها همه انگیزه‌های شکوه و شکایت و ناله و زاری است. در این میان هستند کسانی که جانشان را برای آنکه تندیس‌شان ساخته و برافراشته شود و یا نام و شهرتی به دست آورند، از دست می‌دهند. حتی غالباً ترس از مرگ، الهام‌بخش چنان نفرتی از زندگانی و روشنایی به بعضی انسان‌هاست که آنان از فرط نومیدی، با دست‌ان‌شان به زندگانی‌شان پایان می‌دهند، بی‌آنکه به خاطر داشته باشند که سرچشمه درد و رنج‌شان، همین ترس و واهمه بوده است که ویرانگر فضیلت و تقوی است و گسلاننده رشته‌های دوستی و رویهم‌رفته با اندرزهایش، براندازه پارسایی و پرهیزکاری. مگر تاکنون غالباً ندیده‌ایم که انسان‌ها به قصد گریز از اقامتگاه‌های ظلمانی آکرون (Achéron)^۱، به میهن‌شان و والدین و اقوام عزیزشان خیانت می‌کنند؟»

لوکرس (Lucrece)، درباره طبیعت، کتاب سوم.

«انسان سعادت‌مند و نامیرا، فارغ از هم و غم است و برای کسی دیگر نیز مایه دل‌نگرانی نیست، نه خشمگین می‌شود و نه خیرخواه است. اینها همه از ناتوانی است.»

ابی‌قور

۱- آکرون رودخانه‌ای در جهان زیرزمینی مردگان است که جان‌های مردگان می‌بایست از آن بگذرند تا به سرزمین اموات برسند و راهنمایی به نام کارون (Charon) مأمور انتقال‌شان از یک کرانه رود به کرانه دیگر بود. (م.)

فصل اول

هر چه از ریشه‌های مان دور می‌شویم، بهتر کشفشان می‌کنیم. سومریان، قومی که در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد، در خاک شدند و تا یک قرن پیش حتی نامشان را هم نمی‌دانستیم، اکنون چیزی نمانده که یکی از شناخته‌ترین باشندگان خاورمیانه کهن به‌شمار آیند، و از جمله مردمی که با شناختشان، خود را بهتر می‌شناسیم.

غالباً چنین می‌پندارند که سومریان از قفقاز، جایی میان دریاچه‌های آرال و خزر برخاسته‌اند و مسیرشان راه ماریچی است، همچون جریانی از مواد مذاب کوچرو که از شمال به جنوب سرازیر شده، از سرزمین ایران (Perse) گذشته و به بین‌النهرین سفلا، که به آبگیر اقوام می‌ماند، در شصت قرن پیش، ریخته است.

«سیه‌گیسوان» (نامی که بر خود نهادند)، با ورود به «سرزمین والاتبار»، شهرهای لاگاش (Lagash) و شوروپاک (Shourouppak) و آداب (Adab) را که نام‌هایشان در زبان سومری معنایی نداشت و شاید هم امپراطوری‌ای را که نخستین ایرانیان (proto-iraniens) و سامیان برخاسته از عربستان بنیان نهاده بودند، کشف کردند و با این اقوام، تمدن جدیدی که سه عنصر اصلی داشت آفریدند و همانجا یعنی در سومر بود که در مرز و مفصل بین

تاریخ و ماقبل تاریخ، خط، در ۳۲۰۰ سال پیش از میلاد، آفریده شد، یعنی قرنی زودتر از آنکه مصریان بدان دست یابند.

بعضی دیگر، سومریان را قومی خودروی یا بوم‌زاد (autochtone) در بین‌النهرین می‌دانند که تکاملشان چون فشفشه‌هایی که آسمان را روشن کرد با تأسیس شهرها و بنیادها و آفرینش خط و کتابت، به اوج خود رسید.

این نزاع و جدالی است که میان زبان‌شناسان و باستان‌شناسان درگرفته است. خاستگاه این قوم هرکجا باشد، میراثی دینی و فرهنگی که سرانجام‌بخش بوده است، از آنان که جزو نخستین اقوام آغاز جهان‌اند، به ما رسیده است که در واقع به منزله شناسنامه تمدن ماست و درآمدی است بر ایللیاد و سفر آفرینش، بیش از یک‌هزار سال پیش از نگارش آنها.

با کنکاش در الواح، دیری نمی‌پاید که به شیفتگی و شیدایی سومری (suméronmanie) مبتلا می‌شویم، زیرا چنین می‌نماید که «نخستین الواح»، مأخذ آگاهی‌های کتاب عهد عتیق و اساطیر بوده‌اند. متألّهین و فلاسفه از فرط موشکافی در نوشته‌های یهودی یا یونانی، غالباً به مسوده‌ای سومری برمی‌خورند و جستجویشان را متوقف می‌کنند.

مشهورترین مثال، زبوزبودرا (Ziuziudra)، نوح سومری، در داستانی همتای طوفان در تورات است؛ اما افزون بر این مشخصات کلی سراسر داستان آفرینش، در داستان سومری قابل شناسایی است یعنی: آفرینش با کلمه، هاویه آغازین، فرمان دایر بر جدایی آسمان‌ها از زمین و آبها، آفرینش انسان با گیل (گذرا با سوء تعبیر عبریان در آفرینش زن که انتقال را بر ملا می‌کند).^۱

1. Samuel Noah Kramer, *L'Histoire commence à Sumer*, p. 167.

سومریان، دیلمون (Dilmun)، باغ عدن و همهٔ منازعاتی را که موجب تیره شدن عصر طلایی شد، توصیف و تعریف کرده‌اند: رقابت میان دوموزی (Dumuzi) خدای شبان و آنکیندو (Enkindu) خدا مستاجر ده (fermier) بر سر خواستاری از اینانا (Inanna) (عشتاروت، ونوس...)، الههٔ عشق و خشونت و تندی؛ رقابت میان دو برادر: ارنش (Ernesh) و انتن (Enten) با تقدیم هدایا و پیشکشی‌ها به پدرشان، یعنی خدا انلیل (Enlil)، برای جلب الطاف او که سرانجام در برابرش به مشاجره و نزاعی کلامی می‌پردازند که طلیعهٔ تراژدی یونان و همه برادران دشمن‌خوی اخلافشان است یعنی هابیل و قابیل و عیسو و یعقوب و شیث (Seth) و ازپریس و اثوکل (Etéocle) و پولینیس (Polynice) و رموس (Rémus) و رومولوس (Romulus) و غیره.

در ادبیات سومری نخستین روایات غزل غزلها (نشیدالاناشید) و کتاب ایوب را که ندبه و ناله‌اش تقریباً لفظ به لفظ در داستان «صالح دردمند» هست، بازمی‌توان یافت.

در زمینهٔ اسطوره‌شناسی، «هادس (Hadès) یونانیان و شئول (Scheol) عبریان^۱ در زمان سومری، کور (Kur) نامیده می‌شود و آدمی با گذشتن از «رودخانهٔ ویرانگر انسان»، سوار بر کرجی‌ای باریک، به راهنمایی «انسان قایق‌دار»، بدان می‌رسید. این رود و راهنما در اساطیر سومری برابر با استیکس (Styx) و کارون (Charron) یونانیان بود.^۲ بر «سرزمینی که از آن بازگشتی نیست»، الهه ارشکیگال (Ereshkigal) (پرسفون Perséphone?) فرمان می‌راند. بسی پیش از دانتته و انه (Énée) و اولیس و اورفه، انسان میرایی به نام انکیدو (Enkidou)، در دوران حیاتش به

۱- جهان زیرین مرگ (م).

۲- همان، ص ۱۹۷.

دوزخ فرود می‌آید و در آن‌جا زندانی می‌شود، چون رفتار و کردارش در میان اشباح، رسوایش می‌کند. الهه اینانانیز که به چنگک قصابی آویخته شد، در سومین روز پس از مرگ، در میان مردگان زنده می‌شود به شرطی که گروگانی به جای خود، تسلیم کند و گروگان وی، همسرش دوموزی (Dumuzi «پسر راستین») است که شش ماه، زیر زمین و شش ماه در روشنایی بسر می‌برد و بدینگونه سرآمد تبار «خدایانی است که می‌میرند» یعنی تموز (Tammouz)، ازبریس، آتیس (Alys)، آدونیس که به زعم فریزر (Frazer)، همتای آدونای (Adonai) عبری است، و بازپسین همه، مسیح («آن کس که پسر محبوب من است»، متی، ۱۷). و اینان، خدایان رستنی‌ها و خاصه خدایان بازگشتنی‌اند که خون قربانیان را به خاطر آنان می‌ریختند چون معتقدان باور داشتند که آن قربان‌کردن‌های آئینی، به دستور ایشان است.

در روایات سنتی سومری، خاطره پنج شهر (اریدو Eridu، باد-تیبیرا Bad-Tibira، لاراک Larak، سیپار Sippar، شوروپاک Shourouppak) که پیش از طوفان پنج حکیم بنیان نهادند و نیز یاد ده شاه که دوران شهریاری‌شان، چهارصد و پنجاه و شش هزار سال به درازا کشید، نقش بسته است.

«پس از طوفان»، شهرهای نوینی در خاک رس بین‌النهرین می‌رویند. این شهرها: لاگاش (Lagash)، کیش (Kish)، نیپور (Nippour)، اور (Our)، کتاب آفرینش از «اور در کلد» یاد می‌کند که موطن پدرسالار ابراهیم است)، اوروک (Ourouk)، اوما (Oumma)، همانند شهرهای یونان، هرکدام، مدعی فرمانروایی بر سراسر سرزمین سومراند و بدینجهت با یکدیگر می‌ستیزند. دودمان‌های شاهان این شهرها، سومری‌نژاداند، اما در درون حصارهای شهر، دو قوم سومری و اکادی

(Akkad) که سامی‌اند، به هم آمیخته‌اند، آنچنان که آمیختگی‌شان نامحسوس است، همانند گالی‌ها و رومیان (Gallo-romain). رفته رفته اکادیان که با نفوذ و رخنه موج‌های نوینی از اکادیان، نیرومند شده‌اند، غلبه می‌یابند و در حدود سال ۲۳۴۰ پیش از میلاد، یک تن از آنان: سارگون اول (Sargon)، نخستین امپراطوری «سومر و اکاد» را بنیان می‌نهد. قوم سومر به حال مرگ می‌افتد که سیصد سال طول می‌کشد و به رغم شهرباری ناپایدار دودمانی نوسومری، زبان سومری، دیگر زبانی مرده است که فقط در مراسم عبادی به کار می‌آید، بسان زبان لاتینی در کلیسای کاتولیکی، و قلمرو «سومر و اکاد»، خیال‌بافی‌ای سیاسی بیش نیست، همانند امپراطوری مقدس «رومی» ژرمنی.

از سومریان فقط خط میخی باقی می‌ماند که اکادیان آن خط را برای نوشتن به زبان خود اقتباس می‌کنند و این خط، همچنان که امپراطوری، نخست به آشوریان و سپس به بابلیان، می‌رسد.

اسطوره‌ها و منظومه‌ها و حماسه‌های سومری، به سفر زیرزمینی دور و درازی در اقلیم فرهنگها می‌روند و در دل خاک پنهان می‌مانند تا آنکه کلنگ باستان‌شناسان در پایان قرن گذشته، شاهکار ادبیات بین‌النهرین، حماسه گیل‌گمش را، پس از هزار سال ناشناخته ماندن، آفتابی می‌کند.

عابد عذریه (Abed Azrié)، تدوین‌کننده آخرین روایت گیل‌گمش^۱، در پایان کتابش، فهرستی از حدود سی ترجمه حماسه، در عصر ما، به زبانهای مختلف از فنلاندی تا ژاپنی می‌آورد و تازه این ترجمه‌ها، بازپسین صورتهای حماسه گیل‌گمش است. «این متن از سومری به زبانهای بابلی و

1. Abed Azrié, *L'Epopée de Gilgamesh*, Berg International, 1979.